

سخنرانی

آقای پر و فسور ولادی، پیر مینورسکی
استاد مدرسه تحقیقات آسیائی و افریقائی (انگلستان)

در تالار دانشکده ادبیات

هیجدهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۳

جسارت بزرگی میورزم که امروز در این مرکز ادبیات و کافون تمدن ایرانی بافارسی ناقص خود میخواستم حضار محترم را زحمت افزایشوم ، خصوصاً چون غرض بنده فقط صحبتی مختصر (causerie) است نه سخنرانی مفصل.

از آنجا که با کمال عجله بسوی خاک پاک ایران شتافتم وقت کم داشتم و فقط توانستم خطابه ای باسم «ابن سینا چگونه مردی بود» برای کنگره حاضر کنم . امروز در این مجلس محترم میخواستم قنط چند کلمه ای پراکنده در خصوص تألیفات خود عرض کنم که مطالب آنرا در تهران در میان انواع صحبتها و دیدو بازدید با دوستان قدیم و تازه جمع کرده ام .

در دوران عمر طولانی خود بیش از پنجاه سال است که در باره ایران کار میکنم و کمتر روزی بوده است که سطری چند را جمع باین خاک پاک ننخوانده یا ننوشته یا در باره این مملکت فکر نکرده باشم . کار من همه را جمع بایران و کشورهای همجوار آن بوده است .

در دعوت نامه امروز خواندم که بنده را خاورشناس معرفی کرده اند که بنظر این بنده قدری اغراق آمیز است، چون خاور بزرگست و معنی آن غیر معین ؛ ... وقتی که معنی خاور را در خیال خود میسنجم از کره و ژاپون و چین و ماچین تا هند و هند و چین حتی افریقای شمالی بخاطرم میآید و بنده مثل آن قطره باران میشوم که خجل شد چو پهنای دریابدید .

برای کسی که فقط در باره قسمت بسیار مختصری از خاور اطلاع کسب کرده است عنوان خاورشناس بسیار گزاف است .

اصولاً آیا چنین چیزی هست که آنرا خاورشناسی میمانند ؟

اگر خاورشناس یا بعبارة اخرى مستشرق در دنیا هست در مقابل او بایستی باختر شناس یعنی مستغرب هم باشد ولی تصور نمیکنم که در دنیا چنین عالمی وجود داشته باشد که بر تاریخ و علوم و مذاهب باختر زمین احاطه داشته باشد!

بنظر بنده ادعای خاورشناسی - و لوائیکه مقصود شرق اقصی یا میانه یا نزدیک باشد - تادرجه ای نتیجه افکار آن زمانی است که مغرب زمینی ها فقط تمدن یونان و رم را قابل توجه میدانسته اند و عقیده داشتند که سایر کشورها فقط برای تجارت یا تفریح مغربیان وجود دارد.

ولی این درست نیست. تا معلومات ما سطحی بود میتوانستیم تصور کنیم که مادام که کارهای باختر پرپیچ و درهم است و فهمیدن آن بسیار مشکل، خاورچیز کمی ساده و آسان است که برای فهمیدن آن چند نفر مترجم و دیپلمات و مبلغ کافی است. و خال آنکه وقتی از منابع شرقی بهتر اطلاع پیدا میکنیم می بینیم که مشرق در پیچیدگی سازمان و احوال کمتر از مغرب نیست.

در باختر راجع بقعودالایسم قرون وسطی توده های کتاب نوشته شده است و علماسعی کرده اند که هر يك از جزئیات كوچك مربوط بآن راحل و بیان نمایند، ولی حالا یقین میدانیم که فتووالایسم چین یا ایران نیز همان مشکلات و پیچیدگیها را دارد و روش مطالعات مادرشناختن تاریخ ایران و چین نباید غیر از روش باخترشناسان باشد.

آیا در زمین شناسی نفت ایران یا در طبابت ایران روش فرضی ما با روش متخصصین سایر کشورها فرقی دارد؟ عقیده این جانب اینست که هم در تاریخ و هم در ادبیات و هم در سایر شعبه های دانش نیز باید روش ما هم در باختر و هم در خاور یکی باشد. پس کار خاورشناسی باید تغییر عمده پذیرد. خاورشناسان عمومی سابق که هم از قرآن چند سوره میخواندند و هم از علم نجوم عربها کمی یاد میگرفتند و هم غزلی چند از حافظ ترجمه میکردند و از هر چیز دیگر هم قدری اطلاع داشتند کم کم از میان میروند و جای آنها را متخصصین در تاریخ یا ادبیات یا ریاضیات یا فقط قسمتی از این علوم میگیرند.

دانستن زبان البته شرط بزرگ نیست. وقتی که ما در تاریخ یا ادبیات اسپانیا کار میکنیم طبیعی است که باید زبان اسپانیولی را یاد بگیریم ولی بعد از آن روش کار ما با روش متخصصین معاصر در سایر رشته های تاریخ و ادبیات اروپا فرقی ندارد. لازم نیست که

در تاریخ و ادبیات ایران روش دیگری اختیار کنیم .

ما متخصصینی لازم داریم که زبان فارسی و عربی را بدانند نه خاورشناسان عمومی که از هر چیز اطلاع مختصری پیدا کرده اند و در هیچ چیز عمق و تسلط متخصصین واقعی را ندارند .

این بود چند کلمه که میخواستم در باره تغییراتی که متدرجاً در محیط خاورشناسی از نوع سابق بوجود میآید، بعرض حضار محترم برسانم .

حالا میرویم بر سر مطالعات اینجانب : سبک خاورشناسی سابق در من هم بی اثر نبوده و در اوایل میخواستم بر خیلی مطالب احاطه داشته باشم که چنانکه بعد معلوم شد بهتر بود برای دیگران میگذاشتم . مثلاً در اوایل میخواستم که لهجه های مختلف ایرانی و ترکی را ثبت و مقایسه نمایم ولی بعد دیدم برای این کار متخصصینی لازم است که زبانهای قدیم مثل اوستایی و سغدی و خوارزمی و ساکارا بدانند و تمام عمرشان را در راه این مطالب صرف کرده باشند از قبیل استادانی چون بن و نیست^۱ و ویلی^۲ و هینگ^۳ .

در رشته ملل و نحل و شناسائی ادیان هم کاری کرده بودم و چندین اثر در باره مذهب اهل حق (که عابه آنها را علی اللهی مینامند) منتشر کردم .

در رشته هنرهای زیبای چند فهرست (کاتالوگ) مرتباً و تألیف کردم، خصوصاً در وقتی که بسمت دبیر زبانهای شرقی در نمایشگاه صنایع ایران در لندن مشغول بودم، ولی احاطه این مطلب هم عمری میخواهد که در موزه ها و نمایشگاهها و کتابخانه ها گذشته باشد .

آخر کار دیدم که از تمام معلومات راجع بایران و کشورهای همجوار آن کار در رشته جغرافیای تاریخی و اصرار تاریخ ، از همه بیشتر ناتمام مانده ، و مقصود بنده این شد که روشهایی را که در کارهای متخصصین تاریخ اروپایی مشاهده میشود برای مطالعات تاریخ ایران بکار بندم یعنی از تنقید منابع و تجزیه همه نوع پیچیدگیها فرو گذار نکم .

اکنون میخواهم چند کلمه راجع بکتابهای جغرافیای تاریخی خود بگویم . دوستی داشتم که استاد حقوق بود و هیچ اعتقاد ب جغرافیا نداشت و بمن میگفت و اینکه

کوهی برجای خود ایستاده بهن چه ۴، درست است که کوه سر جای خود استوار است ولی برورزمان در اطراف آن تغییرات زیادی حاصل میشود. راهها کشیده میشود، شهرها آبادان میشود، معدنها کشف میشود، طایفه‌های قدیم از میان میرود و طایفه‌های تازه در جای آنها ساکن میشود. این جغرافیای تاریخی است که مقصود از آن مطالعه تغییرات اقتصادی و اجتماعی و مردم‌شناسی میباشد.

خود اسامی کوهها و رودها اهمیت بزرگی دارد و گاهی مثل کارت ویزیتی است که پادشاهان و قبایل و امرای پیشین در آنجا گذاشته‌اند.

مثلا در حوالی کرمان و بلوچستان کوهی هست موسوم بدماوند چون عقیده متخصصین اینست که بلوچها از شمال بمسکن حالیه خود آمده‌اند، احتمال قوی دارد که اسم دماوند اصلیرا همراه خودشان آورده باین کوه دیگر منتقل کرده‌اند.

بنده در رشته جغرافیای تاریخی چند کتاب منتشر کردم، مهم‌ترین آنها کتاب «حدود العالم» است که در سال ۳۸۲ در افغانستان شمالی بزبان فارسی نوشته شده است

ولی اسم مؤلف معلوم نیست. بنده این اثر را بدوست محترم خود علامه قزوینی اهداء نمودم و این کتاب که دارای ۶۰۰ صفحه است عبارت از ترجمه متن و توضیحات خیلی مفصل است و در آن متن حدود العالم را بامتون سایر جغرافیون عرب و ایرانی مقایسه کرده‌ام. توضیح و تنقیح متون قدیم کاریست پر زحمت. ما نباید تصور کنیم که هر چه مثلا در کتاب اصطخری یا مسعودی پیدا میشود تحقیقات شخصی خود این جغرافیون باشد جغرافیون بیش مثل امروز از کتابهای دیگران استفاده میکردند، و ما حالا بقدر امکان باید تعلق اخبار را بنویسنده‌های قدیمتر معین کنیم.

بنده در اینجا میخواهم يك مثال ذکر کنم در کتاب حدود العالم و بعضی کتابهای دیگر و وصف عجیبی از پادشاهان هند پیدا میشود که اسامی آنها خیلی باعث گفتگو شده است. از همه مشکلاتر اسم پادشاه دهمی یا رهمی بود که دانشمند بزرگ انگلیسی Sir Henry yule يك وقت بنابشاهت ظاهری اسم او را در Ramany در حوالی برمه میجست ولی در بعض جاها مذکور است که این پادشاه در طرف باختری هند جنگ میکرد که از برمه خیلی دور است. در حدود العالم اسم این پادشاه صورت ۵۵م دارد و بنده تمام شجره‌های پادشاهان قدیم هند را جستجو کردم تا آخر پادشاه بزرگی را پیدا کردم که اسمش Dharma Vala بود و او در حدود سال ۸۰۰ میلادی در هندوستان

مرکزی فرمانروا بود. معلوم شد که دهم فقط تحریف همان دهرم بود. ولی تأیید این عقیده از جای دیگر هم لازم بود. بنده در کتاب معروف *النهرست* احوال تمام جغرافیون و سیاحان قدیم را ملاحظه کردم و در جایی پیدا کردم که در حوالی همان سال ۸۰۰ میلادی یکی از وزرای مشهور بر مکی یحیی بن خالد از بغداد کسی بهند فرستاده بود که در مذاهب هند کتابی تألیف کند و نمونه‌هایی از نباتات هند برای مخدومش بیاورد. از قضا متن سابق الذکر درباره پادشاهان هند همه جا مقرونست با وصف بسیار مفصل عقاید هندیها و در ذیل هر شهر اسامی نباتات مخصوص آن اقلیم را دارد پس احتمال دارد که سیاحی که اسم پادشاه دهم یعنی Dharma را ذکر کرده همان سیاحی باشد که یحیی بن خالد بر مکی او را بهندوستان فرستاده بود و معلوم شد که او ۲۰۰ سال پیش از بیرونی معروف وصف هند را نوشته بوده و تمام معلومات او راجع بهمان سال ۸۰۰ میلادی است. بنابراین خیلی مشکلات دیگر هم ضمنی زحمت حل شده است. این نمونه‌ای بود از مشکلات جغرافیای تاریخی و نمونه‌ای هم از نتایج مهمی که روش علمی این روزها بکار می‌بندد.

ولی مهمتر از جغرافیای تاریخی، خود تاریخ ایران و کشورهای همجوار آن در قلب بنده جای مخصوصی دارد. هر چه در این باب مینوشتم سعی میکردم تجدید نظر در اصول روش تنبغات بکنم و از همان راه بروم که مورخین مغرب زمین در تنبغات راجع بممالک خودشان میروند.

امروز در علم تاریخ و تحقیقات تاریخی دیگر تنها سرگذشت و فتوحات پادشاهان و طرز کار و زندگی وزیران آنها اهمیت ندارد بلکه عوامل اقتصادی و اجتماعی جامعه‌ها و جریانات سیاست عمومی و نظایر این اهمیت بیشتری پیدا کرده است و نباید بگذاریم که این عوامل مهم از نظر مافت شود.

دوازده سال پیش بنده کتاب «تذکره الملوك» را با تصحیحات و حواشی بسیار مفصل چاپ کردم. این کتاب کوچک ولی بسیار سودمند، در واقع دستور کار سازمان اداری و اقتصادی و نظامی دولت صفوی است. در چاپ این کتاب نظر من بود که معنی هر يك از اصطلاحات مخصوص آن زمان را کشف نمایم. بدین منظور چندین فهرست ترتیب دادم که در ضمن آنها مقام و معنی بسیاری از کلمات نا مفهوم و فراموش شده

روشن میگردد. ضمناً میخواستم برای تفصیل وقایع و مطالب از منابع خارجی کومک بگیرم، مانند آنارسیاحان معروف زمان E. Kaenifer و Chardin و P. Della valle و سایر معاصرین آنها که کتابهایی بزبانهای لاتینی و روسی و گرجی و ارمنی نوشته‌اند. بدبختانه ما برای چاپ کردن تألیفات خودمان مشکلاتی داریم و نباید از خدمت معینی از صفحات تجاوز کنیم، پس بنده مجبور بودم مطالب را بقدر امکان تلخیص کنم و بلکه بصورت قرصهائی دریاورم که هر کدام را باید بایک سطل آب خورد. فقط زن من که منشی من هست و زحمت پاکنویس برعهده اوست، میدانند که هر باب را چند دفعه از نو مینویسم تا هر کلمه زاید را از متن و جین کرده باشم. به‌لاوه در نظر داشتم چند کتاب دیگر نیز منتشر کنم ولی چون مردم از عمر می‌رود نفسی... سعی کردم که اقل قسمتی از هر کتاب نا نوشته را چاپ بکنم که نمونه‌ای باشد از روشهای تازه که میخواستم اتخاذ نمایم. از این قبیل مقالات کوچک و بزرگ بسیار نوشته‌ام و کسی که میخواهد مقصود بنده را ملتفت بشود باید آنها را جمعاً ملاحظه نماید.

دو سال قبل از این همکاران بنده در دانشگاه لندن مجموعه‌ای بمناسبت ۷۵ سالگی بنده چاپ کردند و فهرست تمام آثار و مقالات بنده در آنجا مندرج است ولی از آن بعد هم چند اثر دیگر منتشر کرده‌ام. یکی از آنها عنوان تبعات در تاریخ قفقاز دارد و در واقع تمام مطالبش با وقایع ایران زمین مربوط است. این کتاب تازه را همین الآن بکتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران تقدیم میدارم. امیدوارم که خدا چند سالی عمر بدهد تا جلد دوم این کتاب را نیز که نسخه آن حاضر است انتشار بدهم و بدانشگاه تهران تقدیم کنم، با اظهار تشکر از وسایلی که اولیای دانشگاه تهران و مخصوصاً رئیس محترم آن جناب آقای دکتر سیاسی در اختیار من گذاشته‌اند که در جشن این سینا شرکت داشته باشم.

حالا رسیدیم بر سر نکته آخر:

از جان طمع بریدن آسان بود ولیکن از دوستان جانی مشکل بود بریدن اصول طبیعت راحتی شیخ‌الرئیس هم نتوانست تغییر بدهد. پس ۷۷ سالگی امید ندارم که بعد از این دیگر خاک پاک ایران را زیارت کنم، پس امروز خدا حافظی من معنی au revoir ندارد، بلکه معنی adieu دارد.

زیاده بر این فقط یک کلمه میخواهم بگویم، میبینم که در میان حضار محترم عده‌ای از دانشجویان هم حضور دارند و چون میدانم که هنگام امتحانات است از این یک ساعتی که برای گوش دادن بنطق این جانب صرف کرده‌اند خیلی تشکر میکنم. من خود در طول عمر در ازم بسیار امتحان داده‌ام و امتحان کرده‌ام و میدانم چه بلائیس! پس آرزو دارم که هر چه زود تر فارغ التحصیل شوند و اعضای فعال و مفیدی برای ملت خودشان بشوند. حق نگهدار ایران و تمام دوستان ایرانی من باشد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی